

مضامین عرفانی در دیوان اسرار ملاحادی سبزواری: خوانشی سه‌محوری مبتنی بر بازتاب، تحلیل و نقد

رامین حسین زاده^۱، منصور نیک پناه^۲، مصطفی سالاری^۳

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران

۲. دانشیار، گروه ادبیات فارسی، دانشگاه سراوان، سراوان، ایران

۳. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: M.nikpanah@saravan.ac.ir

چکیده

دیوان اسرار ملاحادی سبزواری از آن دست آثار است که در آن برآیند تجربه‌ی عرفانی و اندیشه‌ی فلسفی در قالب بیان شاعرانه صورتی یکپارچه یافته است. این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل مضامین عرفانی این دیوان و تبیین نسبت آن‌ها با مبانی عرفان نظری و حکمت اسلامی انجام شده است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر تحلیل متنی ابیات منتخب دیوان است. نتایج نشان می‌دهد که سبزواری در شعر خود مفاهیم بنیادین عرفانی همچون عشق الهی، وحدت وجود، تجلی، دل و انسان کامل را در شبکه‌ای از تصاویر نمادین و اشارات شاعرانه بازنمایی می‌کند. در این میان، عشق به منزله‌ی نیرویی وجودی و فراگیر، محور تبیین حرکت عالم و پیوند موجودات با حقیقت مطلق است و مفاهیم فنا و بقا نیز در پرتو تجربه‌ی سلوکی انسان فهم می‌شوند. همچنین مفهوم دل به عنوان کانون ادراک شهودی و محل تجلی حقیقت در وجود انسان طرح می‌شود و مسیر کمال و وصول به مقام انسان کامل را توضیح می‌دهد. تحلیل اشعار نشان می‌دهد که سبزواری با بهره‌گیری از زبان استعاره‌ی و نمادین، مفاهیم پیچیده‌ی عرفان نظری را از سطح گزاره‌های انتزاعی به قلمرو تجربه‌ی شاعرانه منتقل می‌کند. بر این اساس، دیوان اسرار نمونه‌ای برجسته از تعامل میان شعر عرفانی و تفکر فلسفی در سنت اسلامی است و در آن مفاهیم حکمی در قالبی ادبی و تأویلی بازآفرینی شده‌اند.

کلیدواژگان: دیوان اسرار، ملاحادی سبزواری، عرفان نظری، عشق الهی، وحدت وجود



شبهه استناددهی: حسین زاده، رامین، نیک پناه، منصور، و سالاری، مصطفی. (۱۴۰۵). مضامین عرفانی در دیوان اسرار ملاحادی سبزواری: خوانشی سه‌محوری مبتنی بر بازتاب، تحلیل و نقد. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۱۸(۱)، ۱-۱۸.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۲ آبان ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۷ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ فروردین ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

Mystical Themes in the Divan-e Asrar of Mulla Hadi Sabzevari: A Three-Axis Reading Based on Reflection, Analysis, and Critique

Ramin Hoseinzadeh¹, Mansour Nikpanah^{2*}, Mostafa Salari³

1. Department of Persian Language and Literature, Zah.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran

2. Associate Professor, Department of Persian Literature, University of Saravan, Saravan, Iran

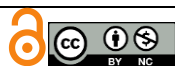
3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Zah C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran

*Corresponding Author's Email: M.nikpanah@saravan.ac.ir

Abstract

The Divan-e Asrar of Mulla Hadi Sabzevari is among those works in which the convergence of mystical experience and philosophical thought has assumed an integrated form through poetic expression. This study aims to examine and analyze the mystical themes of this divan and to explain their relationship with the foundations of theoretical mysticism and Islamic philosophy. The research method is descriptive-analytical and is based on the textual analysis of selected verses from the divan. The findings indicate that Sabzevari, in his poetry, represents fundamental mystical concepts such as divine love, the unity of being, manifestation, the heart, and the Perfect Human within a network of symbolic images and poetic allusions. In this regard, love, as an existential and all-encompassing force, constitutes the central axis for explaining the movement of the cosmos and the connection of beings with Absolute Reality, while the concepts of annihilation and subsistence are also understood in light of the human wayfarer's spiritual experience. Moreover, the concept of the heart is presented as the center of intuitive perception and the locus of the manifestation of truth within human existence, thereby explaining the path of perfection and attainment of the station of the Perfect Human. The analysis of the poems demonstrates that Sabzevari, through the use of metaphorical and symbolic language, transfers the complex concepts of theoretical mysticism from the level of abstract propositions into the realm of poetic experience. Accordingly, the Divan-e Asrar is an outstanding example of the interaction between mystical poetry and philosophical thought in the Islamic tradition, in which philosophical and wisdom-based concepts are recreated within a literary and interpretive form.

Keywords: *Divan-e Asrar, Mulla Hadi Sabzevari, theoretical mysticism, divine love, unity of being*



How to cite: Hoseinzadeh, R., Nikpanah, M., & Salari, M. (2026). Mystical Themes in the Divan-e Asrar of Mulla Hadi Sabzevari: A Three-Axis Reading Based on Reflection, Analysis, and Critique. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(1), 1-18.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 03 November 2025

Revise Date: 20 February 2026

Accept Date: 26 February 2026

Publish Date: 21 March 2026

مقدمه

عرفان در سنت فکری اسلام صرفاً به مثابه تجربه‌ای فردی یا طریقتی برای سلوک معنوی فهم نشده، بلکه همواره یکی از بنیادی‌ترین نظام‌های معرفتی برای تبیین نسبت انسان با حقیقت وجود و معنابخشی به هستی به شمار آمده است. در گستره‌ی فرهنگ ایرانی، این سنت بیش از هر عرصه‌ای در زبان شعر استمرار یافته و شعر عرفانی فارسی به فضایی تبدیل شده است که در آن تجربه‌ی شهودی، تأملات فلسفی و فهم هستی‌شناختی در پیوندی درونی با یکدیگر شکل گرفته‌اند (۱). از همین منظر، شعر عرفانی را نمی‌توان صرفاً بیان عواطف یا تجربه‌های شخصی عارفانه تلقی کرد؛ بلکه این گونه‌ی ادبی در بسیاری از متون کلاسیک فارسی، صورتی از تفکر درباره‌ی حقیقت، انسان و جهان به خود گرفته و به ابزاری برای صورت‌بندی تجربه‌ی وجودی تبدیل شده است.

تحول این سنت در دوره‌ی حکمت متعالیه افق تازه‌ای را در نسبت میان فلسفه و عرفان گشود. ملاصدرا با تلفیق عقل فلسفی، شهود عرفانی و مبانی هستی‌شناختی، زمینه‌ای فراهم کرد تا عرفان نه در تقابل با فلسفه، بلکه در امتداد آن فهم شود و مفاهیم عرفانی در قالب دستگاهی فلسفی بازتفسیر شوند (۲). در تداوم این جریان فکری، حاج ملاهادی سبزواری، به‌عنوان برجسته‌ترین شارح و مفسر متأخر حکمت صدرایی، جایگاهی ممتاز دارد؛ اندیشمندی که افزون بر آثار فلسفی مهمی چون شرح منظومه، کوشید مفاهیم بنیادین حکمت متعالیه و عرفان نظری را در قالب بیانی ادبی و تأویلی بازآفرینی کند و میان تأمل فلسفی و زبان عرفانی پیوند برقرار سازد. از این منظر، دیوان اسرار صرفاً مجموعه‌ای از اشعار عرفانی نیست، بلکه متنی است که مفاهیمی چون وحدت وجود، انسان کامل، تجلی، سیر استکمالی نفس و شهود حقیقت را در قالب ساختارهای تصویری و نمادین بازنمایی می‌کند.

با وجود جایگاه برجسته‌ی سبزواری در تداوم حکمت متعالیه و پیوند آن با عرفان نظری، به‌ویژه در دیوان اسرار، بررسی جامع

مضامین عرفانی این اثر بر پایه‌ی رویکردی سه‌محوری شامل بازتاب، نقد و تحلیل، تاکنون کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. پژوهش‌های انجام‌شده درباره‌ی سبزواری عمدتاً بر جنبه‌های فلسفی اندیشه‌ی او متمرکز بوده‌اند و کمتر به ظرفیت‌های ادبی و عرفانی دیوان اسرار توجه کرده‌اند. برای نمونه، ارشد ریاحی و جعفری در پژوهشی با عنوان «الهیات تطبیقی: بررسی تطبیقی مبانی فلسفی - عرفانی ملاهادی سبزواری و صدرالمآلهین شیرازی» بیشتر به مبانی فلسفی حکمت متعالیه در آثار سبزواری پرداخته‌اند (۳). همچنین اوحدی، در مقاله‌ی «وجود ذهنی و نقد نظریات حکما در مسئله‌ی ملاصدرا و ملاهادی سبزواری»، در چارچوب مباحث فلسفی باقی مانده و به تحلیل زبان عرفانی و ساختار ادبی دیوان اسرار توجهی نداشته است (۴). از سوی دیگر، عباسی حسین‌آبادی در مقاله‌ی خود با عنوان «بررسی امکان نوصدرایی بودن اندیشه‌ی ملاهادی سبزواری»، اگرچه به پیوند اندیشه‌ی سبزواری با عرفان نظری اشاره می‌کند، اما چگونگی بازتاب این مفاهیم در نظام تصویری اشعار وی را به‌طور مستقل بررسی نکرده است (۵). از این رو، بررسی هم‌زمان مضامین عرفانی، ساختار ادبی و بنیان‌های فلسفی دیوان اسرار همچنان نیازمند پژوهشی مستقل و روشمند به نظر می‌رسد.

بر این اساس، مطالعه‌ی مضامین عرفانی دیوان اسرار را می‌توان در سه سطح مکمل پیگیری کرد: نخست، سطح «بازتاب» که ناظر به حضور و انعکاس مفاهیم عرفان نظری و حکمت متعالیه در ساختار شعری دیوان است؛ دوم، سطح «نقد» که چگونگی بازآفرینی و دگرگونی این مفاهیم را در بیان ادبی سبزواری بررسی می‌کند؛ و سوم، سطح «تحلیل» که می‌کوشد نسبت این مضامین را با بنیان‌های هستی‌شناختی حکمت صدرایی تبیین کند. بر مبنای چنین رویکردی، دیوان اسرار صرفاً مجموعه‌ای از اشعار عرفانی تلقی نمی‌شود، بلکه متنی تأویلی است که شعر در آن کارکردی معرفتی و تفسیری پیدا می‌کند. در چنین چارچوبی، بررسی تطبیقی

مضامین عرفانی دیوان اسرار با اندیشه‌های ملاصدرا و ابن عربی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. در نظام فلسفی صدرالمآلهین، مفهوم وحدت وجود بر بنیاد اصولی چون اصالت وجود و تشکیک مراتب هستی تبیین می‌شود (6)، در حالی که ابن عربی در آثاری چون فصوص الحکم و الفتوحات المکیه، انسان کامل را مظهر تجلی حق و مقام «جمع‌الجمع» را مرتبه‌ای از شهود وحدت در عین کثرت می‌داند. دیوان اسرار سبزواری در نقطه‌ی تلاقی این دو سنت فکری قرار دارد و می‌کوشد این مفاهیم را در قالب تصویر و نماد بازنمایی کند. برای نمونه، سبزواری در ساقی‌نامه می‌سراید:

«همه آیین و تو جلوه‌گری / همه را از همه تو در نظری»

که در آن، تصویر آینه به‌عنوان نمادی از تجلی و انعکاس حقیقت در مراتب هستی به کار رفته است. همچنین در بیت:

«نه با ایمان بود کارش نه با کفر / هر آن‌کس کفر و ایمانش تو باشی»

تقابل‌های متعارف معرفتی در پرتو تجربه‌ی وحدت تضعیف می‌شوند و تجربه‌ی عرفانی شاعر به ساحتی فراتر از دوگانگی‌های رایج سوق پیدا می‌کند.

از منظر روش‌شناختی، پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر مطالعه‌ی تطبیقی متون انجام می‌شود. در این چارچوب، اشعار دیوان اسرار به‌عنوان متونی تأویل‌پذیر بررسی می‌شوند؛ متونی که امکان گفت‌وگوی معنایی میان مفاهیم حکمت متعالیه و عرفان ابن عربی را فراهم می‌کنند. بدین منظور، نمادهایی چون نور، آینه، آتش، دریا و خورشید در پرتو مفاهیمی همچون تجلی، وحدت وجود، سیر استکمالی نفس و انسان کامل تحلیل خواهند شد تا نسبت میان ساختار ادبی اشعار و مبانی نظری این دو سنت فکری روشن‌تر شود.

هدف اصلی این پژوهش، شناسایی و تحلیل مضامین عرفانی دیوان اسرار و تبیین نسبت آن‌ها با آرای فلسفی ملاصدرا و آموزه‌های عرفانی ابن عربی است. در این راستا، سه محور اصلی دنبال خواهد

شد: نخست، تبیین چگونگی بازتاب مفاهیم عرفانی و فلسفی در ساختار شعری دیوان؛ دوم، نقد و ارزیابی شیوه‌ی بازآفرینی این مفاهیم در بیان ادبی سبزواری. برآیند این پژوهش می‌تواند به تبیین روشن‌تر جایگاه فکری و ادبی ملاحادی سبزواری در امتداد سنت عرفانی و فلسفی اسلام و نیز آشکار شدن ظرفیت‌های معرفتی و تأویلی دیوان اسرار فارسی بینجامد.

پیشینه و چارچوب نظری پژوهش

بررسی پیشینه‌ی مطالعات مربوط به حاج ملاحادی سبزواری و دیوان اسرار نشان می‌دهد که بخش عمده‌ی پژوهش‌های موجود بر دو حوزه‌ی فلسفه‌ی اسلامی و عرفان نظری متمرکز بوده‌اند و کمتر پژوهشی به تحلیل هم‌زمان ابعاد فلسفی و عرفانی شعر او پرداخته است. در بیشتر این آثار، سبزواری به‌عنوان شارح برجسته‌ی حکمت متعالیه و مفسر سنت صدرایی معرفی شده و جنبه‌ی شاعرانه‌ی اندیشه‌ی او کمتر به‌صورت مستقل مورد توجه قرار گرفته است. از این‌رو، جایگاه وی به‌مثابه «شاعر - فیلسوف» و نقش زبان شعر در انتقال مفاهیم فلسفی و عرفانی همچنان نیازمند بررسی نظام‌مند است.

مطالعه‌ی آثار حاج ملاحادی سبزواری نشان می‌دهد که او از آخرین حلقه‌های اتصال سنت فلسفی صدرایی به عرفان نظری ابن عربی است. با وجود پژوهش‌های متعدد درباره‌ی فلسفه‌ی سبزواری، هنوز بررسی دقیق و تطبیقی مضامین عرفانی دیوان اسرار و ارتباط آن با مبانی صدرایی و ابن عربیایی، به شکلی جامع انجام نشده است. بیشتر تحقیقات موجود، از جمله پژوهش ارشد ریاحی و جعفری در «الهیات تطبیقی»، بر جنبه‌های معرفتی و وجودی اندیشه‌ی سبزواری تمرکز داشته و نشان داده است که وی در پیوند عقل و شهود، به طرحی تازه از معرفت عرفانی دست یافته است (3). اما دیوان اسرار، به‌عنوان متنی شاعرانه و هرمونوتیکی، می‌تواند نظام فلسفی وی را در سطحی زیباشناسانه و تجربی آشکار سازد.

در بیت «از جلوه‌ی فیض ازل هستی عیان شد / در آینه‌ی وجود، نور او جان شد» (7)، اندیشه‌ی وجودی صدرایی در قالب شهود عرفانی بازنموده شده است. این بیت دقیقاً همان مفهومی را فشرده بیان می‌کند که ملاصدرا درباره‌ی «فیض مقدس» و تجلی مراتب وجود در الأسفار توضیح می‌دهد؛ مفهومی که در مقاله‌ی هادی تحت عنوان «وجود ذهنی و نقد نظریات حکما در مسئله‌ی ملاصدرا و ملاهادی سبزواری» نیز با تأکید بر «وجود ظلی» تحلیل شده است (4).

بررسی‌های فلسفی موجود در حوزه‌ی حکمت متعالیه بیشتر گرایش دارند تا سبزواری را شارح ملاصدرا بدانند؛ اما پژوهش عباسی حسین‌آبادی، در پژوهش‌های حکمت صدرایی این فرض را اصلاح کرده و با طرح مفهوم «نوصدرایی بودن اندیشه‌ی سبزواری»، بر استقلال عرفانی اندیشه‌ی او تأکید می‌کند (5). در دیوان اسرار نیز چنین استقلالی در شکل زبان و مضمون هویداست. مثلاً در بیت «عشق آن آتش ازل است که بی‌واسطه هر دل را می‌سوزد» (7)، سبزواری عشق را نه به‌عنوان حالت روحی، بلکه به‌مثابه فیض وجودی تفسیر می‌کند؛ یعنی همان امری که ملاصدرا آن را در «وحدت درک و وجود» می‌داند.

وجه دیگر در فهم ادبیات سبزواری، بهره‌گیری از دیدگاه ابن عربی است. در عرفان نظری ابن عربی آمده است که تجربه‌ی عرفانی اساساً انتقال‌ناپذیر است و تنها با زبان نمادین و رمزآمیز می‌تواند بیان شود (8). این مبنا کاملاً در دیوان اسرار قابل مشاهده است، زیرا سبزواری مفاهیم فلسفی را در قالب زبانی پارادوکسیکال و شاعرانه بازآفرینی می‌کند. او، همچون ابن عربی، از زبان متناقض‌نما برای انتقال تجربه‌ی شهودی فیض بهره می‌گیرد و عرفان را از سطح اندیشه به تجربه‌ی زیسته بدل می‌سازد.

در مقاله‌ی صدرا هادی، که به پیوند وجود ذهنی و ادراک فلسفی در آثار صدرایی می‌پردازد، اشاره شده است که سبزواری در عصر افول فلسفه‌ی اشراق، توانست نظام حکمت متعالیه را حفظ و

بازتولید کند (5). این پایداری هم در آثار تعلیمی او چون شرح منظومه و هم در قالب ادبی دیوان اسرار مشهود است، که در آن مفاهیم فلسفی مانند «حرکت جوهری نفس»، «اتحاد عالم و معلوم» و «فیض ازلی» به زبان عاشقانه و عرفانی بیان می‌شوند.

در پژوهش مؤمنی نیز تأکید شده است که سبزواری در تفسیر هستی‌شناسی صدرایی، عرفان را نه به‌صورت فرعی، بلکه به‌مثابه جوهر معرفت فلسفی تلقی می‌کند (3). همین رویکرد سبب شده شعر وی بازتابی از حکمت صدرایی و در عین حال نقد درونی آن باشد؛ زیرا او از محدوده‌ی عقل متعارف گذشته و آن را با ذوق و شهود وحدت داده است.

دیوان اسرار علاوه بر جنبه‌ی فلسفی، ارزش فرهنگی و تاریخی نیز دارد. سبزواری در دوره‌ای می‌زیست که سنت شعری و عرفانی پس از مولوی و حافظ به انحطاط گراییده بود، اما وی در قالب زبانی صدرایی توانست روح فلسفه را در عرصه‌ی ادبی باززنده کند. همین امر در مطالعات جدید عرفان نظری، که در مجله‌ی تطبیقی معاصر و در پژوهش‌های فلسفه‌ی تطبیقی ذکر شده، به‌عنوان بازسازی ساختار معرفت عرفانی در چارچوب حکمت متعالیه معرفی شده است (5).

در منابع مربوط به فلسفه‌ی اسلامی نیز اشاره شده است که زبان عرفانی ابن عربی، به‌سبب خاصیت رمزآلودش، ابزار انتقال مستقیم تجربه‌ی وحدت نیست، بلکه ابزاری برای تربیت ذوقی مخاطب است (8). این تعریف تطابق کامل دارد با زبان سبزواری در دیوان اسرار، که از نماد، تضاد و استعاره برای تأثیر عرفانی بهره می‌گیرد؛ مثلاً در بیت «من و تو هر دو یک نوریم در آینه‌ی وجود» (7)، مضمون وحدت وجود با دقت عرفانی و بیانی شاعرانه تلفیق شده است.

بدین ترتیب، مرور ادبیات نشان می‌دهد که پژوهش‌های فلسفی پیشین اگرچه در زمینه‌ی حکمت صدرایی و تفسیر مابعدالطبیعی سبزواری غنی هستند، اما در بُعد ادبی و عرفانی کمتر پرداخته‌اند.

آثار بررسی شده از مؤمنی، هادی، بهمنیاری و منابع ابن عربی، هر یک بخشی از مبنای نظری این تحقیق را فراهم می‌کنند، اما تحلیل شعری سبزواری هنوز نیازمند بازخوانی تطبیقی است تا پیوند میان فلسفه، عرفان و زبان را در وی آشکار کند.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر با رویکردی کیفی و بر پایه‌ی روش تحلیل محتوای عرفانی - فلسفی انجام شده است. این روش امکان بررسی و تفسیر لایه‌های معنایی، عرفانی و فلسفی موجود در اشعار دیوان اسرار را فراهم می‌سازد و می‌کوشد چگونگی انعکاس مفاهیم حکمت متعالیه در زبان شاعرانه‌ی سبزواری را تبیین کند. در این پژوهش، داده‌های تحقیق ماهیتی متنی و کیفی دارند و عمده‌ی آن‌ها از ابیات و مضامین دیوان اسرار استخراج شده است؛ به گونه‌ای که «بیت» و در برخی موارد «نیم‌بیت» به عنوان واحد تحلیل در نظر گرفته شده‌اند. افزون بر این، برای فهم و تبیین مبانی فلسفی اشعار، از آثار فلسفی سبزواری، بهره گرفته شده است. گردآوری اطلاعات نیز به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و با اتکا به منابع معتبر علمی انجام پذیرفته است.

تحلیل داده‌ها در سه محور اصلی «بازتاب»، «نقد» و «تحلیل» سامان یافته است. در گام نخست، مضامین محوری عرفانی و فلسفی همچون عشق، فنا، وحدت وجود، شهود و نسبت عقل و ذوق، با استفاده از تحلیل محتوای کیفی استخراج و طبقه‌بندی شد. سپس این مضامین با مبانی فکری و فلسفی سبزواری تطبیق داده شد تا چگونگی بازتاب اندیشه‌ی صدرایی در ساختار شعری دیوان روشن شود.

یافته‌ها

دیوان اسرار حاج ملاهادی سبزواری، علاوه بر جایگاه ادبی، به مثابه متنی عرفانی - فلسفی خوانده می‌شود که در آن مفاهیم کلیدی عرفان نظری و حکمت متعالیه در قالب زبان شاعرانه صورت‌بندی شده‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سبزواری مضامین

اصلی عرفانی چون عشق الهی، وحدت وجود، ظهور و بطون حق، تشکیک وجود، فنا و بقا، و نقش «دل» به عنوان مظهر ذات حق را به صورت نظام‌مند در غزلیات خود بازتاب داده است.

بازتاب مضامین دیوان اسرار

عشق الهی به مثابه محور نظام هستی

تحلیل غزل ۱۱۸ نشان می‌دهد که سبزواری عشق را نه صرفاً حالتی روان‌شناختی، بلکه حقیقتی هستی‌شناختی و فراگیر می‌داند که همه‌ی مراتب وجود را در بر می‌گیرد. او در بیتی می‌گوید: «مظهر عشق نه تنهاست مقامات ظهور / کانچه در ممکن غیب است بود محضر عشق»

(۷)

در این بیت، «مقامات ظهور» و «ممکن غیب» به صراحت به دستگاه فلسفی حکمت متعالیه پیوند می‌خورند. مقولات «مظهر»، «ظهور» و «ممکن غیب» اصطلاحاتی‌اند که در عرفان نظری برای توضیح نسبت حق و خلق به کار می‌روند. سبزواری با تعبیر «محضر عشق» تصریح می‌کند که تمام مراتب امکان، حضورشان را در ساحت عشق می‌یابند؛ یعنی عشق همان میدانی است که در آن وجود ممکنات تحقق می‌یابد. بدین سان، عشق به مثابه «حقیقت ساری» در همه‌ی مراتب وجود تلقی می‌شود.

در ادامه‌ی همان غزل، عشق صریحاً بر ساختار طولی هستی حاکم معرفی می‌شود:

«طایر عشق همافر همایون‌بالاست / قاف تا قاف وجود است به زیر پر عشق»

(۷)

اینجا «قاف تا قاف وجود» استعاره‌ای از سلسله‌ی مراتب هستی است؛ از عالم عقل تا عالم طبیعت. «طایر عشق» که «همافر» و «همایون‌بال» است، بر همه‌ی این مراتب سیطره دارد. این تعبیر با نظریه‌ی تشکیک وجود سازگار است؛ یعنی وجود، حقیقتی واحد

و متشکک است و عشق، صورت باطنی همین وحدت متشکک تلقی می‌شود.

سبزواری در بیت دیگری می‌افزاید:

«عشق ساری است اگر دارا چو حقیقت نگری / نیست انجامش و هم نیستی آمد سر عشق»

(۷)

ترکیب «عشق ساری» ناظر به نفوذ عشق در همه‌ی مراتب وجود است و تعبیر «نیست انجامش» با اصطلاح «لا نهاییه» در متون عرفانی قابل مقایسه است. بر این اساس، یافته‌ها نشان می‌دهد که در دیوان اسرار، عشق الهی ساختاردهنده‌ی کل نظام هستی است و تجربه‌ی عرفانی، تجربه‌ی کشف این «سریان» است.

دل به‌مثابه مظهر ذات حق و هیکل توحید

در ادامه‌ی غزل ۱۱۸، سبزواری به‌صراحت دل را مظهر ذات حق معرفی می‌کند:

«دل هیکل توحید است دل مظهر ذات حق»

«دل منبع تجرید است دل مظهر ذات حق»

(۷)

در این دو مصراع، چند مفهوم کلیدی عرفانی - فلسفی به هم می‌پیوندند: «هیکل توحید»، «مظهر ذات» و «تجرید». تعبیر «هیکل توحید» دل را به‌مثابه ساختاری می‌نمایاند که در آن وحدت حق به ظهور می‌رسد. «منبع تجرید» بودن دل نیز دل را محل انقطاع از کثرات و تعلقات و رجوع به حقیقت واحد می‌داند. این نگاه با آموزه‌ی «قلب المؤمن عرش الرحمن» در متون عرفانی هم‌خوان است.

در ادامه‌ی همین سیاق، سبزواری با تأکید بر نسبتی که میان «حق» و «دل» برقرار است، به ساحت فنا نزدیک می‌شود:

«حق ذات مظهر دل است...»

(۷)

مضمون کلی از ترکیب «حق ذات» و «مظهر دل» قابل بازسازی است: دل در عین اینکه مظهر است، به‌گونه‌ای به ذات حق متصل می‌شود که مرز میان ظاهر و مظهر در تجربه‌ی عرفانی فرو می‌ریزد. این نتیجه با بخش‌های مربوط به فنا هم‌پوشانی دارد.

وحدت وجود و نفی دوگانگی

از منظر وحدت وجود، غزل ۱۷۴ از نمونه‌های صریح و قابل استناد است. سبزواری در این غزل، ساختار واحد هستی و نسبت کثرات را در قالب تصویر آئینه و شعله بیان می‌کند:

«همه آئینه و تو جلوه‌گری / همه را از همه تو در نظری»

«همه گرد فرد شعله می‌بودی / گوی وحدت ز جمله بربودی»

(۷)

ترکیب «همه آئینه» نشان‌دهنده‌ی عالم به‌مثابه مجموعه‌ای از مظاهر است و «تو جلوه‌گری» به حقیقت واحد الهی اشاره دارد که در این مظاهر تجلی می‌کند. تعبیر «همه گرد فرد شعله» نیز ساختار وحدت در کثرت را به تصویر می‌کشد: کثرات، همانند اخگرها و نورهای متعدد شعله‌ی واحدند.

در ابیات بعدی، سبزواری به‌صورت نظری‌تر به نفی دوگانگی می‌پردازد:

«ز آنکه هر جا دوئی بود در شیء / متخلل بود در او جزوی»

«لیک جز او همه از او فیء است / غیر او در میانه لاشیئی»

(۷)

در اینجا، «هرجا دوئی بود» نفی هرگونه ثنویت مستقل است. «فیء بودن» کثرات نسبت به حق، به معنای آن است که همه‌ی غیر، سایه‌ی آن حقیقت واحدند و استقلال وجودی ندارند. تعبیر «غیر او در میانه لاشیئی» نیز با تعبیرات صوفیانه‌ای چون «لیس فی الدار غیره دیار» هم‌افق است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سبزواری در این غزل، آموزه‌ی وحدت وجود را با زبانی کاملاً شاعرانه، اما با مفاهیم دقیق عرفانی صورت‌بندی کرده است.

فنا و بقا در سلوک عرفانی

مفهوم فنا و بقا در دیوان اسرار، به‌ویژه در غزلیات ۱۶۰ و ۱۷۱، برجسته است. در غزل ۱۶۰، سبزواری نسبت میان «ترک جان» و رسیدن به مقصد را چنین بیان می‌کند:

«باید ترک جان گفت و به سر رفت / به آن راهی که پایانش تو باشی»

(۷)

اینجا «ترک جان» استعاره‌ای از ترک تعلقات نفسانی و عبور از خودبینی است. «راهی که پایانش تو باشی» نشان می‌دهد که سلوک عرفانی، غایت‌محور است و مقصد آن نه حالت روانی، بلکه رسیدن به حقیقت حق است. در ادامه، سبزواری با نفی نسبت‌های عرفی ایمان و کفر در مقام شهود حق، سطح دیگری از فنا را طرح می‌کند: «نه با ایمان بود کارش نه با کفر / هر آن‌کس کفر و ایمانش تو باشی»

(۷)

در این بیت، ایمان و کفر به‌عنوان مقولات نسبی و مفهومی در برابر مقام شهود حق قرار می‌گیرند؛ جایی که خود حق، معیار همه‌ی ارزش‌ها و نسبت‌ها می‌شود. این نگاه با نظریه‌ی «فنا فی الشهود» در عرفان نظری سازگار است؛ جایی که سالک در مقام شهود، از تقابل‌های مفهومی فراتر می‌رود.

غزل ۱۷۱ نیز به‌صراحت به جاودانگی عشق در پرتو فنا اشاره دارد: «جاودانی حیات است عشق»

(۷)

در این تعبیر، حیات حقیقی نه حیات طبیعی، بلکه حیات عاشقانه‌ای است که از مسیر فنا در خود و بقا به حق حاصل می‌شود. به این معنا، فنا مقدمه‌ی «حیات جاودان» است و عشق، صورت مثبت این حیات.

تشکیک وجود و مراتب هستی

در غزل‌های متعددی، سبزواری به نظام طولی هستی و تفاوت مراتب وجود اشاره دارد. برای نمونه، در غزل ۳۶، انسان کامل را «وجود جامع» می‌نامد:

«وجود جامع آدم چو بود دانش اسماء / برید برق او دست حق به خلافت»

(۷)

«وجود جامع آدم» اشاره به انسان به‌عنوان «کون جامع» دارد؛ انسانی که مراتب هستی را در خود جمع کرده و به‌واسطه‌ی «دانش اسماء» شایسته‌ی خلافت الهی می‌شود. این تعبیر، با نگاه صدرایی به انسان کامل به‌عنوان نسخه‌ی جامع هستی هم‌خوان است. در همین سیاق، بیت «اراده‌ی حق مضمحل است اراده‌ی عارف» نشان می‌دهد که اراده‌ی سالک در مرتبه‌ای از فنا، به مظهر اراده‌ی الهی بدل می‌شود؛ یعنی تشکیک اراده در مراتب وجودی.

در همین راستا، سبزواری در غزل ۶۴ از «لوح وجود» به‌عنوان استعاره‌ای برای ساختار کلی هستی یاد می‌کند:

«در لوح وجود از همه نقشی که نگارند / بینم...»

(۷)

«لوح وجود» استعاره‌ای است که به نظریه‌ی «لوح محفوظ» و نیز حرکت جوهری اشاره دارد: نقش‌های مختلف، همان تعینات متکثر وجودند که بر لوح واحد هستی نوشته می‌شوند. تحلیل محتوایی نشان می‌دهد که سبزواری با این تصویر، به‌نوعی تجدد و حرکت مستمر صور وجودی را نیز القا می‌کند.

بازتاب وحدت وجود در زبان تصویرین

از یافته‌های مهم این پژوهش، جایگاه غزل ۳۹ در نمایش وحدت وجود از طریق زبان تصویرین و نمادین است. این غزل با مضامین عرفانی، اما در قالب تصویری شهری - اسطوره‌ای آغاز می‌شود: «شهر پر آشوب و غارت دل و دیناست / باز مگر شاه ما به خانه زیناست»

(۷)

«شهر پر آشوب» می‌تواند به عالم کثرت اشاره داشته باشد که در آن دل و دین سالک در معرض غارت تشنّت و تفرقه است. تعبیر «شاه ما» به عنوان حضور غیبی یا حقیقت وحدانی است که با ورود او، نظم و آرامش به «شهر» بازمی‌گردد. از این منظر، شهر به مثابه صحنه‌ی تجلی کثرت، و شاه به مثابه ظهور وحدت در آن است. در بیت بعد، سبزواری به صراحت از دو استعاره‌ی مهم عرفانی بهره می‌گیرد:

«آینه روست یا که جام جهان‌بین / آتش طور است با شعاع جیناست»

(۷)

اینجا «چهره‌ی محبوب» یا «جبین» به «آینه» و «جام جهان‌بین» تشبیه شده است؛ یعنی همان‌جا که همه‌ی عالم در آن منعکس می‌شود. «آتش طور» نیز یادآور تجربه‌ی تجلی الهی بر موسی (ع) است. این هم‌نشینی استعاره‌ها نشان می‌دهد که سبزواری، تجلی حق در چهره‌ی محبوب را ادامه‌ی همان تجربه‌ی نبوی می‌داند؛ بدین معنا که سالک نیز در مواجهه با محبوب، با نوعی «تجلی طورانی» روبه‌روست. ترکیب «جام جهان‌بین» و «آینه» با مضامین وحدت وجودی پیش‌تر ذکر شده هم‌خوان است؛ در هر دو مورد، عالم به مثابه آینه‌ی تجلی حق تفسیر می‌شود.

در بیت سوم، مسئله‌ی «حضور و بطون» محبوب در قالب پارادوکس «شاهد هرجایی» و «پرده‌نشین» مطرح می‌شود: «با که توان گفت این سخن که نگارم / شاهد هرجایی است و پرده‌نشیناست»

(۷)

«شاهد هرجایی» بودن محبوب به معنای حضور او در همه‌ی مظاهر عالم است، و «پرده‌نشین» بودن، به بطون و پنهانی او اشاره دارد. این پارادوکس، همان مضمون عرفانی «ظاهر و باطن» و «اول و آخر» است که در عرفان نظری، برای توصیف نسبت حق و عالم

به کار می‌رود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سبزواری با این ترکیب، آموزه‌ی وحدت وجود را از سطح گزاره‌های نظری به سطح تجربه و شهود شاعرانه منتقل می‌کند؛ به گونه‌ای که سالک، هم‌زمان حضور حق را در هر جا و بطون او را در پس پرده‌ی کثرات احساس می‌کند.

تحلیل مضامین دیوان اسرار

تحلیل داده‌ها بر اساس رویکردی توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر خوانش مفهومی ابیات منتخب انجام شده است. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که حاج ملاهادی سبزواری در دیوان اسرار تنها در جایگاه شاعری عارف یا حکیمی شاعر قرار نمی‌گیرد، بلکه می‌کوشد منظومه‌ی فکری برخاسته از حکمت متعالیه و عرفان نظری را در قالب زبان شاعرانه و ساختاری نمادین بازآفرینی کند. از این منظر، دیوان اسرار را می‌توان صورت ادبی نظام فکری سبزواری دانست؛ نظامی که در آن، مفاهیم بنیادین عرفان اسلامی در حوزه‌های هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، از قلمرو استدلال فلسفی به عرصه‌ی شهود و تخیل ادبی منتقل شده‌اند. در این میان، شعر کارکردی فراتر از بیان احساسات پیدا می‌کند و به ابزاری معرفتی برای تفسیر حقیقت هستی و بازنمایی تجربه‌ی وجودی انسان بدل می‌شود.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مهم‌ترین محور اندیشه‌ی عرفانی سبزواری در دیوان اسرار، تبیین رابطه‌ی وحدت و کثرت بر پایه‌ی نگرش وجودمحور حکمت متعالیه است. در بسیاری از غزل‌ها، کثرات عالم فاقد استقلال هستی‌شناختی‌اند و تنها در مقام ظهورات و تعینات حقیقت واحد معنا می‌یابند. تعبیرهایی مانند «همه آینه و تو جلوه‌گری» یا «غیر او در میانه لاشینی» بیانگر آن است که شاعر، کثرت را در امتداد تجلی حقیقت مطلق تفسیر می‌کند، نه در عرض آن. بر این اساس، عالم هستی مجموعه‌ای از مراتب متنوع ظهور وجود است و موجودات مختلف، شئون و تجلیات حقیقت واحد به شمار می‌روند. چنین برداشتی با اصل

«اصالت وجود» و نظریه‌ی «تشکیک وجود» در حکمت صدرایی هماهنگی کامل دارد؛ زیرا در این نظام فکری، وجود حقیقتی واحد و دارای مراتب تلقی می‌شود و تفاوت میان موجودات به شدت و ضعف ظهور همان حقیقت بازمی‌گردد.

در همین زمینه، مفهوم «تجلی» جایگاهی اساسی در ساختار فکری و شعری دیوان اسرار پیدا می‌کند. سبزواری جهان را عرصه‌ی ظهور پیوسته‌ی حق می‌داند و از طریق نمادهایی چون آینه، نور، جام جهان‌بین و آتش طور، کیفیت ظهور حقیقت در مراتب هستی را تصویر می‌کند. به‌ویژه در غزل ۳۹، تصویرپردازی‌ها بر محور رابطه‌ی میان ظاهر و مظهر، نور و انعکاس، و وحدت و کثرت شکل گرفته‌اند. در این نظام معنایی، «آینه» نماد بازتاب حقیقت واحد در مراتب گوناگون عالم است و کثرات، هویتی مستقل از حقیقت مطلق ندارند. همچنین «جام جهان‌بین» استعاره‌ای از شهود جامع و ادراک باطنی حقیقت است و «آتش طور» به تجربه‌ی مواجهه‌ی شهودی با امر قدسی اشاره دارد. ازاین‌رو، زبان شعری سبزواری صرفاً جنبه‌ی زیبایی‌شناختی ندارد، بلکه کارکردی معرفتی و تأویلی پیدا می‌کند و مفاهیم پیچیده‌ی عرفان نظری را در قالب تجربه‌ای شاعرانه بازنمایی می‌سازد.

از دیگر یافته‌های مهم پژوهش، نقش محوری «عشق» در نظام هستی‌شناسی عرفانی سبزواری است. عشق در دیوان اسرار صرفاً حالتی احساسی یا تجربه‌ای عاطفی نیست، بلکه حقیقتی وجودی و نیرویی فراگیر در سراسر هستی به شمار می‌آید. تعبیری مانند «قاف تا قاف وجود است به زیر پر عشق» نشان می‌دهد که عشق، در نگاه شاعر، نیروی محرک جهان و حقیقت درونی حرکت هستی است. بر این مبنا، همه‌ی موجودات در مسیر کمال و استکمال به سوی مبدأ وجود در حرکت‌اند و عشق، باطن این حرکت وجودی محسوب می‌شود. این نگرش بازتاب روشنی از نظریه‌ی «حرکت جوهری» در حکمت متعالیه است؛ نظریه‌ای که عالم را دارای پویایی ذاتی و حرکت تدریجی از نقص به سوی کمال می‌داند.

سبزواری با انتقال این مفهوم فلسفی به زبان شعر، میان حرکت هستی و تجربه‌ی عاشقانه پیوندی عمیق برقرار کرده و عشق را اساس نظام آفرینش معرفی کرده است.

مفهوم «دل» یا «قلب» نیز در دیوان اسرار جایگاهی محوری دارد و به‌عنوان محل تجلی حقیقت معرفی می‌شود. سبزواری با تعبیرهایی چون «هیکل توحید» و «مظهر ذات حق»، دل را نه صرفاً مرکز احساسات، بلکه مرتبه‌ای وجودی و شهودی می‌داند که توان انعکاس حقیقت الهی را دارد. در این نگاه، سلوک عرفانی فرایندی برای پالایش درونی و رهایی از تعلقات نفسانی است تا دل به آینه‌ی ظهور حق تبدیل شود. این برداشت، هم با سنت عرفان نظری و هم با انسان‌شناسی حکمت متعالیه هماهنگ است؛ زیرا در فلسفه‌ی صدرایی نیز نفس انسانی حقیقتی دارای مراتب و در مسیر استکمال تلقی می‌شود که می‌تواند به مرتبه‌ی تجرد و شهود دست یابد. ازاین‌رو، انسان در شعر سبزواری موجودی محدود به ساحت مادی نیست، بلکه حقیقتی پویا و متعالی است که قابلیت وصول به مقام انسان کامل را دارد.

تحلیل ابیات مرتبط با «فنا و بقا» نیز نشان می‌دهد که سبزواری سلوک عرفانی را فرایندی وجودی برای عبور از خودبینی و رسیدن به وحدت شهودی می‌داند. ابیاتی مانند «باید ترک جان گفت و به سر رفت» یا «نه با ایمان بود کارش نه با کفر» بیانگر آن است که سالک در تجربه‌ی عرفانی از دوگانگی‌های مفهومی عبور می‌کند و به افق ادراک وحدت دست می‌یابد. در این چارچوب، فنا به معنای نابودی وجود انسان نیست، بلکه به معنای زوال خودمحوری و کنار رفتن حجاب انانیت است؛ فرایندی که سرانجام به بقای بالله و دستیابی به حیات حقیقی منتهی می‌شود. از همین رو، عشق در شعر سبزواری با «حیات جاودان» پیوند می‌یابد؛ زیرا حیات اصیل تنها در نسبت با حقیقت مطلق معنا پیدا می‌کند.

با وجود انسجام نظری و غنای فلسفی دیوان اسرار، بررسی انتقادی اثر نشان می‌دهد که غلبه‌ی مفاهیم حکمی و اصطلاحات عرفانی

در برخی موارد به پیچیدگی زبان و دشواری دریافت معنا انجامیده است. سبزواری، برخلاف شاعرانی چون مولوی و حافظ که تجربه‌ی عرفانی را عمده‌تاً در قالب زبانی عاطفی و سیال بیان می‌کنند، گاه شعر را به رسانه‌ای برای انتقال مستقیم مفاهیم فلسفی تبدیل می‌کند. از این رو، برخی ابیات بیش از آنکه بر تخیل شاعرانه و موسیقی درونی استوار باشند، به بیان منظوم گزاره‌های حکمی شباهت پیدا می‌کنند. باین‌حال، همین ویژگی به دیوان اسرار هویتی متمایز بخشیده است؛ زیرا سبزواری توانسته است میان سه حوزه‌ی فلسفه، عرفان و ادب نوعی پیوند معرفتی برقرار سازد.

در مجموع، دیوان اسرار را می‌توان اثری میان‌رشته‌ای در سنت شعر عرفانی فارسی دانست؛ اثری که نه صرفاً در محدوده‌ی شعر ذوقی قرار می‌گیرد و نه کاملاً در قالب متنی فلسفی قابل تعریف است. اهمیت این دیوان در آن است که سبزواری مفاهیم بنیادین حکمت متعالیه، از جمله اصالت وجود، تشکیک، حرکت جوهری، تجلی، انسان کامل و وحدت شهود را در قالب زبان شاعرانه بازآفرینی کرده است. از این منظر، دیوان اسرار نمونه‌ای برجسته از پیوند میان ادب عرفانی و فلسفه‌ی صدرایی به شمار می‌آید؛ اثری که در آن شعر، کارکردی معرفتی یافته و به ابزاری برای تفسیر هستی و بازنمایی تجربه‌ی وجودی انسان عارف تبدیل شده است.

نقد مضامین دیوان اسرار

نقد بازنمایی وحدت وجود در زبان شاعرانه‌ی سبزواری

تحلیل اشعار دیوان اسرار نشان می‌دهد که سبزواری در بازنمایی مفهوم وحدت وجود، عامدانه زبان شاعرانه را جایگزین تبیین فلسفی می‌کند. او به جای آنکه وحدت را در قالب گزاره‌های تعلیلی و منطقی عرضه کند، در بستر تصویر و استعاره آن را تجربه‌پذیر می‌سازد. در بیت:

«همه آینه‌ی اعیان ز پیدایی تو پنهان

چو حسنت هست بی‌پایان تویی عین نهانی هم»

(۷)

جهان به صورت مجموعه‌ای از آینه‌های ظهور حق ترسیم می‌گردد. این تمثیل با آموزه‌ی تجلی در عرفان ابن‌عربی هم‌سوست؛ اما شعر سبزواری، مرز دقیق میان «تجلی»، «ظهور» و «عینیت وجود» را در پرده‌ای از ابهام ذوقی فرو می‌برد. از این رو، وحدت وجود در دیوان او کمتر به مثابه یک «نظام هستی‌شناختی»، و بیشتر به عنوان «حال شهودی وحدت» جلوه می‌کند.

در ساقی‌نامه نیز می‌گوید:

«یکی گو یکی دان یکی بین»

(۷)

که همه‌ی مراتب کثرت را در حقیقت یگانه‌ای مستحیل می‌سازد. این تلقی، از دید عرفانی دعوت به وحدت شهود است، اما از منظر فلسفی، مفاهیم را در سطح اشارت رها می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت سبزواری در دیوان خویش بیش از آنکه شارح نظریه‌ی وحدت باشد، روایتگر تجربه‌ی وجودی آن است؛ تجربه‌ای که در زبان نمادین شعر به شکلی بینافلسفی و بیناذوقی تحقق می‌یابد.

۳-۲. نقد نسبت شعر و دستگاه فلسفی در دیوان اسرار

دیوان اسرار در تقسیم‌بندی متون عرفانی، جایگاهی میان شعر و فلسفه دارد. سبزواری به عنوان فیلسوف حکمت متعالیه، کوشیده است قلمرو برهان و ذوق را در افق واحدی جمع کند؛ با این حال، هم‌آمیزی دو زبان متفاوت - عقلانی و شاعرانه - ناگزیر تنش‌هایی ایجاد کرده است.

در ابیات مربوط به عشق الهی می‌گوید:

«مگو عشق این نهنگ آتشین است

محبت نیست این دریای خون است»

(۷)

و نیز:

«ای به کوی عافیت برداشته آهنگ عشق

بین عقاب عقل را چون صعوه‌ای در چنگ عشق»

(۷)

در این اشعار، عشق نیرویی فراسوی عقل و مبدأ هستی‌بخش عالم معرفی می‌شود. از دیدگاه فلسفی، چنین نگاهی می‌تواند با مفهوم «حب ذاتی حق» در حکمت الهی مرتبط باشد، اما شعر به جای تحلیل، این مفهوم را در هیئت تجربه‌ای سوزان و بی‌قرار بازمی‌سازد. بدین ترتیب، شعر سبزواری از دستگاه فلسفی او الهام می‌گیرد، ولی به بیان صریح آن تن نمی‌دهد؛ میان برهان و شور اشراقی پلی می‌سازد، بی‌آنکه یکی را در دیگری مستحیل کند.

به تعبیر دقیق‌تر، سبزواری در دیوان خود از «فلسفه در زبان شعر» سخن نمی‌گوید، بلکه «شعر فلسفی» می‌آفریند؛ متنی که در آن مفاهیم حکمی در بستر تخیل شاعرانه دگردیسی می‌یابند. این رویکرد از منظر زیبایی‌شناسی موفق است، اما از منظر دقت مفهومی، گاه موجب فشردگی معنا و دشواری درک لایه‌های نظری می‌شود.

بررسی انتقادی مضامین عرفانی در دیوان اسرار نشان می‌دهد که سبزواری با وجود تکیه بر پشتوانه‌ای استوار از عرفان نظری و حکمت متعالیه، آگاهانه زبان شعر را به عرصه‌ای برای بازآفرینی تجربه‌ی عرفانی تبدیل می‌کند؛ عرصه‌ای که در آن مفاهیم شاخصی چون وحدت وجود، فنا، عشق الهی و ترک تعلقات در شبکه‌ای از اشارات، استعاره‌ها و تصویرهای عاطفی و شهودی بازنمود می‌یابند. این رویکرد، هرچند سبب می‌شود که شعر از دقت تحلیلی متون نظری فاصله بگیرد، اما در عوض ظرفیت‌های زیبایی‌شناختی و تأویلی تازه‌ای پدید می‌آورد که فهم عرفانی را از سطح نظریه به سطح تجربه منتقل می‌کند. نمونه‌های برجسته‌ای چون «آمده از خود به تنگ کو سر دار فنا...» و «خشت در زیر سر و فقر و فنا ما را بس» نشان می‌دهند که سبزواری به جای تدوین مراتب فنا، آن را در قالب حالتی وجودی و زیسته تصویر می‌کند؛ حالتی که در آن عاطفه، شور و شهود بر صورت‌بندی منطقی برتری می‌یابد.

این فاصله‌گیری از صراحت دستگاه فلسفی و گرایش به «تبخیر مفهومی»، در عین ایجاد ابهامی سازه‌مند، نوعی گشودگی در سطح معنا ایجاد می‌کند. شعر، در اینجا، بستر انتقال مفاهیم نیست، بلکه میدان تولید و بازتولید تجربه‌ی عرفانی است؛ جایی که مخاطب نه با تعریف‌های قیاسی، بلکه با مشارکت تخیلی و احساسی به فهم مفاهیم نزدیک می‌شود. از این منظر، محدودیت زبانی شعر به معنای ناتوانی نیست، بلکه راهبردی زیبایی‌شناختی و معرفتی است که اجازه می‌دهد برخی مفاهیم متعالی - به‌ویژه آن‌ها که ذاتاً فراتحلیلی‌اند - در افقی گسترده‌تر و انعطاف‌پذیرتر قابل دریافت شوند.

با این همه، این شیوه هم‌زمان مرزهای میان زبان شاعرانه و زبان فلسفی را آشکار می‌کند و نسبت پیچیده‌ی میان شعر و حکمت را برجسته می‌سازد. در دیوان اسرار، شعر جایگزین فلسفه نمی‌شود و معادل آن نیز نیست؛ بلکه حوزه‌ای است که در آن مفاهیم فلسفی «تجربه» می‌شوند، نه «تعریف». به همین دلیل، فهم آموزه‌هایی مانند وحدت وجود یا فنا در شعر سبزواری تنها از رهگذر تحلیل درونی متن میسر نیست، بلکه نیازمند در نظر گرفتن پیش‌فرض‌های فکری او در حکمت متعالیه و عرفان نظری است. این وضعیت دوگانه به شعر سبزواری عمقی چندبعدی می‌بخشد و آن را به متنی میان‌رشته‌ای تبدیل می‌کند.

در نهایت، جمع‌بندی نقد نشان می‌دهد که دیوان اسرار نه گزارش شاعرانه‌ی آموزه‌های عرفانی، و نه صرفاً بیان عاطفی تجربه‌های سلوکی است؛ بلکه تلاشی آگاهانه برای آزمودن حدود و امکانات زبان در انتقال معانی متعالی است. سبزواری در این دیوان، مفاهیم دقیق عرفانی را به سطح تجربه‌ی شاعرانه فرامی‌برد و در نتیجه، متن او به «صورت شاعرانه‌ی تفکر عرفانی» بدل می‌شود؛ صورتی که در آن حکمت، اشارت، شهود و خیال درهم‌تنیده‌اند و دستگاه مفهومی صدرایی در افقی ذوقی و وجودی بازخوانی می‌شود. از این منظر، دیوان اسرار منبعی ارزشمند برای مطالعه‌ی نسبت میان

شعر، معرفت عرفانی و زبان فلسفی است و نشان می‌دهد که چگونگی سنت حکمت اسلامی می‌تواند در قالب بیت و غزل نیز به حیات و تحول خود ادامه دهد.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی مضامین عرفانی در دیوان اسرار نشان می‌دهد که سبزواری در این اثر در پی ایجاد نوعی هم‌نشینی میان دو حوزه‌ی متمایز معرفت در سنت اسلامی، یعنی عقل فلسفی و شهود عرفانی، بوده است. شعر در این دیوان صرفاً عرصه‌ی بیان احساسات فردی نیست، بلکه کارکردی معرفتی می‌یابد و به بستری برای بازنمایی تجربه‌ی وجودی انسان در نسبت با حقیقت مطلق تبدیل می‌شود. از این منظر، دیوان اسرار را می‌توان کوششی آگاهانه برای انتقال و بازآفرینی مفاهیم بنیادین حکمت متعالیه در قالب زبان تخیلی و نمادین دانست؛ کوششی که در آن مفاهیم انتزاعی فلسفی از طریق تصویر، تمثیل و اشارت به سطحی شهودی و تأویلی ارتقا می‌یابد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که سامان معنایی دیوان بر تبیین نسبت میان وحدت و کثرت استوار است. سبزواری با بهره‌گیری از شبکه‌ای از تصاویر نمادین، از جمله آینه، نور، جام جهان‌بین و آتش‌طور، می‌کوشد چگونگی ظهور حقیقت واحد در مراتب متکثر هستی را ترسیم کند. این تصاویر صرفاً نقش زیباشناختی ندارند، بلکه واجد کارکردی معرفتی‌اند و امکان بیان تجربه‌ی عرفانی را فراهم می‌سازند. بدین‌سان، زبان شاعرانه در دیوان اسرار به ابزاری برای نزدیک کردن ذهن مخاطب به مفاهیمی بدل می‌شود که در چارچوب فلسفی به صورت گزاره‌های نظری مطرح‌اند، اما در شعر به شکل تجربه‌ای حضوری و شهودی بازنمایی می‌شوند.

در این میان، مفهوم عشق جایگاهی محوری در پیوند میان ساحت هستی‌شناختی و تجربه‌ی عرفانی دارد. عشق در شعر سبزواری نه حالتی صرفاً احساسی، بلکه نیرویی وجودی است که پویایی عالم و حرکت موجودات به سوی کمال را تبیین می‌کند. شاعر با اتکا

به این مفهوم، ساختار پویا و سیال هستی را در قالب زبانی شاعرانه به تصویر می‌کشد و سیر وجودی جهان را در هیئت تجربه‌ای درونی و شهودی عرضه می‌دارد. ازاین‌رو، مفاهیم فلسفی در شعر او به‌ندرت به صورت صریح و تحلیلی بیان می‌شوند و بیشتر در قالب شبکه‌ای از معانی نمادین و عاطفی حضور می‌یابند.

همچنین بررسی جایگاه «دل» در دیوان اسرار نشان می‌دهد که سبزواری، در امتداد سنت عرفانی اسلامی، دل را مرتبه‌ای خاص از ادراک می‌داند که قابلیت دریافت حقیقت را داراست. دل در این نظام فکری، کانون تلاقی انسان و حقیقت متعالی است و تحقق تجربه‌ی عرفانی در آن امکان‌پذیر می‌شود. بر این اساس، سلوک عرفانی در شعر سبزواری عمدتاً به صورت فرایندی درونی و وجودی ترسیم می‌گردد؛ فرایندی که با عبور از خودمحوری و دلبستگی‌های نفسانی آغاز می‌شود و در افق وحدت شهودی به کمال می‌رسد.

با وجود انسجام کلی این نظام معنایی، تحلیل انتقادی نشان می‌دهد که در برخی مواضع، هم‌نشینی زبان فلسفی و زبان شاعرانه به پیچیدگی بیان انجامیده است. غلبه‌ی مفاهیم حکمی و اصطلاحات تخصصی عرفانی گاه موجب می‌شود شعر از شفافیت رایج در متون عرفانی کلاسیک فاصله بگیرد و دریافت آن برای مخاطبان غیرمتخصص دشوارتر شود. با این حال، این ویژگی را می‌توان جزئی از هویت معرفتی دیوان تلقی کرد؛ زیرا سبزواری آگاهانه در مرز میان شعر و فلسفه حرکت می‌کند و می‌کوشد ظرفیت‌های زبان شاعرانه را در انتقال تجربه‌های متعالی و مفاهیم پیچیده بیازماید.

بر پایه‌ی این یافته‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که اهمیت دیوان اسرار در سنت شعر عرفانی فارسی فراتر از ارزش‌های صرفاً ادبی آن است. این اثر نشان می‌دهد که حکمت اسلامی می‌تواند در قلمرو شعر نیز تداوم یابد و مفاهیم بنیادین عرفان نظری و هستی‌شناسی فلسفی را از طریق زبان نمادین و تخیل ادبی به عرصه‌ی تجربه نزدیک سازد. از این منظر، دیوان اسرار نمونه‌ای برجسته از تعامل

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The Divan-e Asrar of Mulla Hadi Sabzevari occupies a distinctive position in the history of Persian mystical poetry and Islamic philosophical thought, because it represents a rare literary space in which theoretical mysticism, Sadrian metaphysics, and poetic imagination converge within a single expressive structure. In the Iranian-Islamic intellectual tradition, mysticism has never been limited to private spiritual experience or devotional practice; rather, it has functioned as a comprehensive epistemic system for interpreting the relation between the human being, being itself, and Absolute Reality (1). Within this tradition, poetry has served as one of the most powerful media for articulating suprarational and intuitive knowledge, since mystical experience often exceeds the capacity of discursive philosophical language and therefore requires symbolic, metaphorical, and imaginal forms of expression. Sabzevari's Divan-e Asrar should be read in precisely this context: not merely as a collection of devotional poems, but as a hermeneutic and philosophical text in which the central concepts of Islamic mysticism are reformulated through poetic language. The significance of this work becomes clearer when placed within the intellectual

میان ادب عرفانی و فلسفه‌ی اسلامی است؛ تعاملی که در آن شعر به فضایی برای تأمل درباره‌ی هستی، انسان و نسبت او با حقیقت مطلق تبدیل می‌شود و امکان خوانشی میان‌رشته‌ای و تحلیلی از میراث فکری اسلامی را فراهم می‌آورد.

continuation of Transcendent Theosophy, especially in the post-Sadrian period, when philosophical reason, mystical intuition, and scriptural-symbolic interpretation were increasingly integrated into a unified worldview (2). Sabzevari, as one of the most important later exponents of Sadrian philosophy, did not restrict himself to systematic philosophical exposition; rather, he extended the conceptual world of Transcendent Theosophy into the domain of poetry, thereby transforming metaphysical concepts such as the principiality of being, gradation of existence, manifestation, divine love, annihilation, subsistence, and the Perfect Human into poetic images and experiential signs (7). Accordingly, the present study approaches Divan-e Asrar as an interdisciplinary text situated at the intersection of mystical literature, Islamic philosophy, and symbolic hermeneutics.

The main objective of this study is to identify, analyze, and critically evaluate the mystical themes of Divan-e Asrar through a three-axis reading based on reflection, analysis, and critique. The reflective axis examines how major concepts of theoretical mysticism and Transcendent Theosophy are represented in the poetic structure of the divan; the analytical axis explains the relation between these poetic

representations and the ontological foundations of Sadrian philosophy; and the critical axis evaluates the aesthetic and conceptual consequences of translating philosophical and mystical notions into poetic language. Previous scholarship on Sabzevari has generally focused on his philosophical status as a commentator and interpreter of Mulla Sadra, while the poetic and mystical capacities of Divan-e Asrar have received less systematic attention. For instance, comparative studies of Sabzevari and Mulla Sadra have emphasized the epistemological and ontological dimensions of his thought, especially the relation between intellect and intuition in his philosophical system (3). Other studies have examined specific philosophical problems such as mental existence and the critique of earlier philosophers, remaining largely within the framework of conceptual philosophy rather than literary-mystical analysis (4). Likewise, research on the possibility of interpreting Sabzevari's thought as neo-Sadrian has highlighted his relative independence within the Sadrian tradition, but has not fully examined how this intellectual independence appears in the symbolic and imaginal system of his poetry (5). This study therefore seeks to address this gap by showing that Divan-e Asrar is not simply a poetic reflection of pre-existing philosophical doctrines, but a creative field in which philosophy, mysticism, and poetic imagination mutually transform one another.

Methodologically, the study adopts a qualitative, descriptive-analytical approach based on textual interpretation and conceptual content analysis. The primary data consist of selected verses, hemistichs, and thematic structures from Divan-e Asrar, treated as interpretable textual units rather than merely literary ornaments. These poetic units are analyzed in relation to key concepts of theoretical mysticism and Transcendent Theosophy, including divine love, unity of being, manifestation, the heart, annihilation, subsistence, gradation of existence, the Perfect Human, and the relation between reason and intuitive taste. In this framework, the poetry of Sabzevari is read not as a secondary illustration of philosophical propositions but as a symbolic medium through which metaphysical experience is rendered perceptible. The theoretical framework draws on Sadrian ontology, particularly the principiality of being, the gradational structure of existence, and the dynamic movement of beings toward perfection (6). It also draws on the language of theoretical mysticism associated with Ibn Arabi, especially the doctrines of manifestation, the Perfect Human, and the symbolic expression of experiences that cannot be adequately conveyed through ordinary conceptual language (8). By placing Sabzevari's poetic images alongside these philosophical and mystical foundations, the study clarifies how images such as the mirror, light, fire, the sea, the cup that reveals the

world, and Mount Sinai's flame operate not only as literary devices but also as epistemological and ontological signs. Thus, the research treats poetic imagery as a mode of knowledge production through which abstract metaphysical structures become experiential, affective, and interpretable.

The findings show that divine love is one of the central organizing principles of Divan-e Asrar. Sabzevari does not represent love as a merely psychological state or personal emotion; rather, he presents it as an ontological force that permeates all levels of existence and explains the movement of beings toward their metaphysical origin (7). In this sense, love functions as the inner dynamism of being, closely corresponding to the Sadrian conception of a world structured by gradation, motion, and existential intensification (6). The image of love covering "from Qaf to Qaf of existence" indicates that love is not confined to the human soul but extends throughout the entire hierarchy of reality. The study also shows that Sabzevari's treatment of the heart is deeply rooted in mystical anthropology. The heart is not simply the seat of emotion; it is the locus of intuitive perception, the mirror of divine manifestation, and the inner space in which unity becomes experientially accessible (7). Expressions such as the heart as the "temple of unity" and the "manifestation of the Divine Essence" reveal an anthropology in which the human being is capable of becoming a site of theophany. This view is consistent with the idea of the Perfect Human as the

comprehensive being who gathers the levels of existence within himself and becomes the mirror of divine names and attributes (8). Accordingly, the path of mystical perfection in Divan-e Asrar is presented as a movement from dispersion toward unity, from self-centeredness toward annihilation, and from conceptual knowledge toward direct witnessing.

Another major finding concerns Sabzevari's poetic representation of the unity of being and the relation between unity and multiplicity. In several poems, the world is depicted as a field of mirrors in which the One Reality appears through countless forms without losing its essential unity (7). Images such as the mirror, flame, light, and reflection enable Sabzevari to express a complex ontological idea in experiential terms: multiplicity does not possess independent existence but is meaningful only as manifestation, shadow, or determination of the One. This structure corresponds to the Sadrian understanding of existence as a single graded reality, in which difference among beings arises from intensity and weakness rather than from absolute ontological separation (6). At the same time, Sabzevari's poetry does not merely repeat philosophical doctrine; it transforms doctrine into symbolic experience. The image of the beloved as both "present everywhere" and "hidden behind the veil" stages the paradox of divine manifestation: Reality is simultaneously evident in all things and concealed by the very multiplicity through which it appears. This

paradox also shapes the themes of annihilation and subsistence. Verses concerning the abandonment of the self and the transcendence of conventional oppositions such as faith and unbelief indicate that mystical experience, for Sabzevari, involves passing beyond conceptual dualities into a state of unitive witnessing (7). Critically, however, the study also finds that the density of philosophical and mystical terminology sometimes makes the poetry conceptually difficult and less immediately transparent than the works of poets whose mystical language is more fluid and affective. Yet this very difficulty constitutes part of the distinctive identity of Divan-e Asrar, because Sabzevari deliberately writes at the boundary between philosophical abstraction and poetic disclosure.

In conclusion, Divan-e Asrar may be understood as a major example of the interaction between Persian mystical poetry and Islamic philosophical thought. Its importance lies not only in its literary value, but also in the way it transforms metaphysical concepts into poetic experience and makes philosophical knowledge available through symbol, image, and intuition. The study demonstrates that Sabzevari's poetry is built around a coherent mystical-philosophical worldview in which love, manifestation, unity, the heart, annihilation, subsistence, and the Perfect Human are interconnected within a single symbolic system. At the same time, the critical reading of the divan shows that its language is neither purely philosophical nor

purely lyrical; rather, it belongs to an intermediate domain in which wisdom is experienced, not merely defined, and mystical knowledge is not only explained but poetically enacted. This dual character gives Divan-e Asrar its unique place in the Persian literary and Islamic intellectual traditions. It reveals how poetry can become a mode of metaphysical thinking and how the language of the ghazal can preserve, reinterpret, and revitalize the conceptual legacy of Islamic mysticism and Transcendent Theosophy. Therefore, the work stands as a valuable source for interdisciplinary studies of literature, philosophy, mysticism, and hermeneutics, and it invites renewed attention to the epistemic role of poetic language in the transmission of spiritual and philosophical meaning.

References

1. Pourjavady N, Naeini M. *Mysticism and Wisdom in the Iranian-Islamic Tradition*. Tehran: Tarh-e No; 2016.
2. Zare F, Fathi R. *History of the Transformations of Sadrian Philosophy in the Qajar Period*. Tehran: Bina Publications; 2021.
3. Arshad Riahi A, Jafari H. A comparative-analytical study of the views of Mulla Sadra and Mulla Hadi Sabzevari on the supra-immaterial station of the human being. *Comparative Theology*. 2012;3(8):19-42.
4. Ohadi Z. Mulla Sadra of Shiraz and Mulla Hadi Sabzevari and the critique of philosophers' theories on the problem of mental existence. *Javidan Kherad*. 2016(30):5-35.
5. Abbasi Hosseinabadi H. Examining the possibility of considering Mulla Hadi Sabzevari's thought as neo-Sadrian. *Sadrian Wisdom*. 2013;2(1):85-98.
6. Sadr al-Din Muhammad S. *Al-Hikmah al-Muta'aliyah fi al-Asfar al-Aqliyyah al-Arba'ah*. 1st ed. Tehran: Sadra Islamic Philosophy Research Institute Publications; 2004.

7. Sabzevari MH. Divan-e Asrar: Complete Persian Poems of Hajj Mulla Hadi Sabzevari: Peka Printing House; 1993.
8. Ibn Arabi M. Fusus al-Hikam. Ashtiani SJ, editor. Mashhad: Hikmat Publications; 2009.